

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین
لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.
قبل از شروع در بحث تذکر دادند تذکر به جایی هم بود که برای شهیدی که دیروز به شهادت رسیدند از مدافعین
حرم که به دست جنایتکاران که دنبال می‌کنند کأنّ این عزیزانی که در دفاع از حرم‌های مطهر رفته بودند و
جانفشانی کردند برای شادی روح آن بزرگوار که شادان شاء الله هست ولی وظیفه‌ی ما این است که اظهار ادب
و ارادت بکنیم خدمت آن‌ها ثواب یک صلوات و یک سوره‌ی مبارکه‌ی فاتحه را به روح مبارک ایشان اهداء
می‌کنیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱)

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲)

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳)

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۴)

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۵)

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۶)

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ (۷)

مطلب دومی هم که شاید پخش شده عده از دوستان هم در بحث قبل تشریف داشتند من عرض کردم مثل این که
از یک جمله‌ی آن برداشت غیر مقصود بنده بود تکرار می‌کنم برای این که یک وقت ... عرض کردم یک وقتی
من مرحوم امام رضوان الله علیه را خوب دیدم در همان سال‌های اولی که ایشان به رحمت خدا رفته بودند
فرمودند که من... با یک ابتهاجی فرمودند من هشت سال پیش شیخ تلمذ کردم خب این بحسب ظاهر که معقول
نیست بالاخره سال ولادت ایشان چقدر بعد از وفات شیخ اعظم است. ولی بعد دیدم که این نوشته‌های ایشان در
بیع و خیارات، این هشت سال طول کشیده و چون محور بحث ایشان مکاسب و مطالب شیخ اعظم بوده فرمودند
که من هشت سال پیش شیخ تلمذ کردم و حضرت امام به شیخ خیلی عقیده‌مند است فلذا هر جا تقریباً اسم
می‌برند شیخ اعظم می‌فرمایند.

مطلب دومی که ایشان با حالت ابتهاج فرمودند این بود که آقای خامنه‌ای را من نمی‌دانستم این جور... یعنی مقصود ایشان این بود که یعنی این جور مسلط به کار است کارآمد است و این مقصود ایشان بود نه این که بعضی‌ها... در ابتهاج از کارآمدی و مسلط بودن و این‌ها داشت. می‌گفتند من نمی‌دانستم که ایشان این جور است در این حالت داشت صحبت می‌کرد این جور قدرت‌مند هست این جور مسلط است این جور قابلیت دارد برای این کار... این بود. و غیر از این اگر تفسیر کنید نه، من آن چیزی که خواب دیدم این بوده.

خب بحث در این بود که فرموده‌اند که در مواردی که فضولی برای خودش بیع کند در این موارد با اجازه‌ی لاحقه‌ی اصیل صحیح نمی‌شود. برای این مطلب به وجوهی گفتیم استدلال شده. یک وجه این بود وجه ثانی که ظاهراً گفتیم این بود که در این موارد عقدی وجود ندارد و وجود پیدا نمی‌کند، بیعی وجود پیدا نمی‌کند تا این که مورد اجازه واقع بشود و حالا بگوییم این عقد صحیح است. چرا وجود پیدا نمی‌کند؟ بخاطر این که انشاء جدی نمی‌شود از این فضول سر بزنند. چون هر شخصی می‌داند مال دیگری را که نمی‌شود برای خودش بفروشد واقعاً. خودش این مطلب را تصدیق دارد، قبول دارد خودش هم که دارد این کار را می‌کند قبول دارد دیگری الان بیاید خانه‌اش را بفروشد می‌گوید نمی‌شود. حالا این دارد خانه‌ی دیگری را می‌فروشد اما همان موقع قبول دارد که اگر کسی بیاید خانه‌ی خودش را بفروشد می‌گوید نمی‌شود. خب با این که خودش مصدق این جهت هست کیف یُعقل که قصد جد از او تمشی پیدا کند به انشاء چنین عقدی که این مال را تملیک کند به دیگری برای خودش که آن ثمن در جیب خودش بیاید مثنی از جیب خودش منتقل بشود لا یُعقل.

برای تصویر این مسئله و دفع این شبهه و اشکال، نظریات مختلفی ارائه شد یک نظریه این است که در این موارد شخص فضول خودش را مالک آن شیء می‌پندارد و ادعا می‌کند که من مالک آن شیء هستم. بعد از این که خودش را مالک آن شیء پنداشت. آن وقت بله انقذاح داعی به نحو جد در قلب او قابل تحقق است که بگوید که حالا که مال من هست می‌فروشم. این مطلبی بود که از عبارت شیخ اعظم علی احتمال استفاده می‌شد.

خب بر این مطلب هم مرحوم امام اشکال کردند و هم قبل از ایشان محقق ایروانی اشکال کردند که این هم معقول نیست. حقیقت مبتنی بر یک امر غیرحقیقی و خیالی و ادعایی، این هم معقول نیست. خودش هم که می‌داند دارد ادعا می‌کند، خودش هم که می‌داند دارد بی‌خودی می‌گوید. ولی در عین حال چه‌طور تمشی قصد جد از او می‌شود؟ پس این فرضیه برای حل مسئله درست نیست.

فرضیه‌ی دوم و نظریه‌ی دوم که محتمل ثانی عبارت شیخ اعظم است این است که نه، نمی‌گوید من مالک این شیء هستم. نه، می‌گوید من همان مالک هستم. مالک، هر کسی هست من آن هستم. خب وقتی که من آن شدم قهراً هر چه که مال او هست مال من می‌شود دیگر، چون من او هستم. ادعای هویت می‌کند با او. که من هستم. حالا گاهی کسی به یک علاقه دارد می‌گوید ما... حالا این جا می‌گوید که نه اصلاً من او هستم. خب این جا هم

بعد که او شد خب قصد جد از او تمشی می‌شود. آن اشکال قبلی این‌جا هم یرد. اگر آن اشکال که باز خودش می‌داند چه جور قصد جد از او تمشی می‌شود در این صورت.

راه سوم این بود که اصلاً این بایع‌ها برای مالک می‌فروشند. منتها خودشان را مصداق مالک می‌پندارند. اما انشاء بر چه واقع می‌شود؟ بر مالک واقع می‌شود. و نسبت به مالک قصد جد تمشی می‌شود دیگر. کما این‌که در آن دو صورت قبل که للمالک می‌فروخت حالا چه مسبوق به نهی باشد و چه مسبوق به نهی نباشد کسی آن‌جا اشکال نمی‌کرد که آقا قصد جد به آن متمشی نمی‌شود چون برای مالک آن‌جا می‌فروخت. این‌جا هم برای عنوان مالک می‌فروشد، برای این عنوان می‌فروشد. منتها یدّعی که من مصداق هستم.

خب در این‌که این ادعا می‌کند که من مصداق هستم لغو. اما عقدی که کرده واقعاً تحقق پیدا کرده برای مالک است و واقعاً هم مالک اوست پس الانطباق قهری بر او که او مالک هست خب آن اجازه می‌کند پس یک چیزی واقعاً وجود دارد او می‌آید این را اجازه می‌کند.

س: الان کدام مالک فروخته؟

ج: برای مالک. عنوان مالک.

س: یعنی بدون انطباق خارجی؟

ج: نه معلوم است که به یکی منطبق می‌شود. ولی حرف بر سر این است که آن چیزی که برای او فروخته شده است مالک است عنوان المالک است. منتها در همان موقع خودش را مالک می‌پندارد.

س: چون عرفی نیست عرف مثلاً می‌گوید اول به عنوان مالک بفروشم بعد خودم را... نه دیگر در همان حالی که برای مالک می‌فروشد خودش را هم مالک می‌داند. پس با صورت دوم فرقی ندارد اول...

ج: شما معمول قضایای حملیه‌تان، همه‌ی قضایای حملیه‌تان همین‌جور هست. شما مفهومی را بر مفهومی حمل می‌کنید به حمل اولی، به حمل شایع مصداقش آن است، خارج است. این‌جا هم به عنوان مالک می‌فروشد.

س: کلیت پیدا می‌کند که بگوییم در همه‌ی موارد؟

ج: پس بنابراین یک چیز جدی‌ای شد بله نلتزم به این‌که حالا اگر کسی آمد گفت من به عنوان مالک نمی‌فروشم من برای خودم می‌فروشم، این باطل است. این قابل تصحیح نیست. فلذا الان یک تفصیلی این‌جا... کسی که با این فرضیه می‌خواهد این مشکله را جواب بدهد قهراً در تعلیق‌های مبارکه‌ی بر کتب فقهیه باید تفصیل بدهد. بگوید اگر واقعاً آن برای عنوان مالک فروخته بله این با اجازه درست می‌شود اما اگر نه تصریح کرده من این حرف‌ها نیست مثلاً طلبه‌ای است درس خوانده این حرف‌ها را هم شنیده می‌گوید من این را قبول ندارم. یا اگر هم قبول دارم من الان می‌خواهم توی این معامله برای خودم بفروشم. خب قهراً اشکال وارد می‌شود می‌گوییم درست نیست.

س: حاج آقا؟؟؟ باید تعلیقه بزند یا نه؟ اتفاقاً باید بگوید اگر طلبه بود و بلد بود بگوید که من برای عنوان کلیه مالک فروختم و خودم را ادعاً مالک می‌دانم ...

ج: تا آن متن چی باشد. تا آن متنی که می‌خواهد حاشیه بزند چی باشد؟

س: واقع قضیه چی باشد؟ واقع قضیه این است که؟؟؟ در بیع می‌خواهند برای اشخاص؟؟؟

ج: چند جور می‌شود نوشت دیگر. رساله را چند جور می‌شود نوشت.

س: نه واقع بین این که می‌خواهند بین افراد خارجی نقل و انتقال حاصل بشود یا بین عناوین مالک این شیء؟؟؟

ج: بله ببینید یک وقت شما می‌خواهید بگویید که آن را که رایج هست معمولاً مردم ... بله مدعی این جوری می‌گوید، می‌گوید این که مردم معمولاً توی کوچه و بازار می‌فروشند و خرید می‌کنند برای مالک می‌فروشند. منتها خودش را مالک می‌داند.

س: آقا این واقعاً عرفی نیست. عرف دارد برای ... بیع می‌کنید می‌گویند چکار می‌کنید؟ می‌گوید من دارم این را می‌دهم برای خودم برای طرف، برای شخص طرف.

ج: بله درست است که این حرف‌ها را می‌زند. چرا این حرف‌ها را می‌زند؟

س:؟؟؟

ج: نه، درست است که این حرف‌ها را می‌زند. این حرف‌ها را بخاطر این که خودش را منطبقٌ علیه می‌داند. منطبقٌ علیه می‌داند؛ اما نه این که انشاء را برای همین منطبقٌ علیه کرده. انشاء را برای عنوان مالک کرده. منتها خودش را منطبقٌ علیه می‌داند پس می‌گوید باید پول را به من بدهی، خودش را ملزم می‌داند برود بگیرد. خودش می‌گوید من اعمال خیار می‌کنم چه می‌کنم چون منطبقٌ علیه است خودش.

س: عنوان را از معنوی جدا نمی‌بیند.

ج: چرا، می‌گوید مالک، ممکن است شما باشید ممکن است که من باشم کلی می‌بیند دیگر مالک را. این در حقیقت می‌آید می‌گوید آقا من این کتاب را برای مالک هذا العین فروختم. به او می‌گوییم مالک آن کی هست؟ می‌گوید خودم هستم. ولی می‌گوید برای مالک هذا العین فروختم. این جور می‌گوید.

حالا این اشکال اول بود و با این فرضیه‌هایی که گفته شد در مقام تخلص و جواب. همین اشکال یک تقریب آخری هم دارد ما چون این‌ها به قول امام بعداً می‌فرمایند که این‌ها گاهی جواب‌های آن‌ها متداخل است این چیزها را با هم ذکر می‌کنیم بعد بعضی جواب‌هایی که مال آن بعدی‌ها هست مال قبلی هم ممکن است باشد بعد حساب می‌کنم محاسبه می‌کنم. فعلاً این نظریات و این فرضیه‌هایی که ممکن است که این‌جا گفته بشود. شما هم فکر کنید ممکن است که یک فرضیه‌های جدیدی بسازید که یک جور دیگری بگوییم.

خب این جا این جورى بیان می کردیم می گفتیم عقدى محقق نمی شود چون اراده ی جدیه در نفس بایع منعقد نمی شود. جور دیگرى این جا تقریب اشکال ممکن است بشود که در بعضی کلمات این ها خلط شدند با هم دیگر. و آن این است که نه اراده ی جدیه متمشى می شود ما از این ناحیه اشکالی نداریم. این جور نیست که هیچ کارى او نکرده باشد یک کار همین جور صوری مثل هازل باشد مثل ساهى باشد نه واقعاً چیزی را انشاء کرده و اراده ی جدیه از او متمشى شده اما آن چیز که اراده ی جدی او به او تعلق گرفته و از او حاصل شده نامش نمی شود بیع باشد. این یک چیز دیگرى است. چرا؟ چون حقیقت بیع معاوضه است یا لازمه ی لاینفک آن معاوضه است. یا حقیقتش عین معاوضه است یا یک چیزى است که معاوضه لازمه ی لاینفک اوست. عرض لازم آن هست مثلاً. معاوضه یعنی چی؟ یعنی اگر این کتاب را می خواهیم به این پول بفروشیم فرض کنید این جلد مکاسب در مقابل، امروزها دیگر مثلاً سه هزار تومان، اگر اشتباه نگفته باشد. پنجاه هزار تومان. خب این کتاب را وقتی این جورى می آید می گوید بعث هذا الكتاب یعنی چی؟ یعنی ملکت این کتاب را به شماى مشتری به عوض آن پنجاه هزار تومان. این به عوض آن پنجاه هزار تومان کی تحقق پیدا می کند؟ که عوض باشد؟ این است که از هر جا این کتاب واقعاً خارج شده آن پنجاه هزار تومان در همان جا داخل بشود، آن وقت می شود معاوضه. این جا به جایی و این معاوضه تحقق پیدا می کند. ولی در این جا وقتی این آقای بایع برای خودش دارد می فروشد یعنی می گوید پول می آید توی جیب من؛ اما کتاب هم از جیب من دارد خارج می شود؟ نه کتاب را دارد تملیک می کند. کتاب را تملیک می کند می خواهد پول بیاید در جیب خودش. خب کتاب را تملیک می کند بگوئیم نه آقا تملیک آن اشکالی ندارد. داعی در نفسش ایجاد می شود می تواند تملیک کند خیلی خب قبول. از اشکالات قبل صرف نظر کردیم. گفتیم اراده ی تملیک در نفس او ینقدح. خب تملیک می کند کتاب را. در مقابل آن پنجاه هزار تومان، این جا آن چیزی که در خارج رخ می دهد آن وقت چی هست؟ آن عبارت است از این که این کتاب تملیک این آقای مشتری شد اما ما به ازاء آن نرفت در جیب مالک واقعی، رفت توی جیب فضولی. پس حقیقه المعاوضه این جا تحقق پیدا نمی کند. چه جور با اجازه می شود درست کرد آن را؟ حقیقه المعاوضه این جا اصلاً ... حالا چه جور با اجازه می شود؟ این را کار نداریم اصلاً حقیقه المعاوضه کو؟

س: آن معاوضه اثر بیع است. بعد از نفوذ این اثر می آید. لکن حقیقت؟؟؟

ج: نه

س:؟؟؟ چرا حتماً باید این معاوضه ی خارجى را با معاوضه ی فعلی را بیاییم؟؟؟

ج: معاوضه ی خارجى و فعلی نگفتیم. باید یک چیزى را انشاء کند یا خود معاوضه را انشاء کند «إن قلنا بأنّ البیع حقیقه المعاوضه» یا اگر این را نگفتیم حقیقتی است که لازمه ی آن معاوضه است یعنی من دارم یک چیزی

را انشاء می‌کنم که با آن چیز می‌دانم این جوری می‌شود این جوری باید بشود. آن حقیقتی است که لازمه‌ی قهری آن این است که هر جا مثنی خارج می‌شود ثمن همان جا وارد بشود. و حال این که این جا این جوری نیست. پس بنابراین نمی‌گوییم انقداح جد اصلاً در ناحیه‌ی او نمی‌شود که تملیک بخواهد بکند که در بیان قبل می‌گفتیم. گفتیم آن جا اصلاً نمی‌تواند اراده‌ی تملیک بکند چون می‌داند به دست این نیست تملیک. این راه تملیک نیست از این صرف نظر کردیم می‌گوییم تملیک می‌تواند بکند. ولی این تملیک را در مقابل این که ثمن بیاید توی جیب خودش نه توی جیب مالک این.

خب اگر این جور تقریر کردیم باز آن نظریات قبل باز این جا اگر آن جا آن را قبول کردیم این اشکالات را هم با آن می‌توانیم دفع بکنیم. به این جور هم اگر ... به چی؟ به این که بعد ما ادعی آنّه مالک لهذا الشیء، پس بنابراین دارد می‌گوید من این مال را تملیک به شما کردم پول هم برمی‌گردد به من که من مالک هستم، فرض این است دیگه. پس بنابراین این ثمن در همان جایی وارد شد که بحسب ادعای این مثنی دارد از همان جا خارج می‌شود. س: مگر بحسب ادعا کافی هست؟

ج: پس انشاء معاوضه می‌تواند بکند. انشاء معاوضه کرده.

س: نه ما قصد فعلاً این کار را نداریم.

ج: نه حالا بعد الاجازه را کاری نداریم.

س: ???

ج: نه

س: اگر حقیقت معاوضه را می‌خواهید درست بکنید با ادعای آن درست نمی‌شود بله برای قبض ممکن است حالا آن هم فیه کلام. با ادعای آن درست می‌شود. ولی اگر حقیقت معاوضه را فرضاً همان طور که شیخ فرموده این طور بدانیم این که با ادعای آن که درست نمی‌شود که؟

ج: چرا درست می‌شود.

س: قصد با ادعا درست می‌شود.

ج: نه

س: واقعیت با ادعا ???

ج: نه.

این اشکالات یک خرده تمایز آن‌ها از هم یک مقداری دقت می‌خواهد. ببینید اشکال به تقریب ثانی این است و فرق آن با تقریب اول این است. که در تقریب اول می‌گوید اصلاً این نمی‌تواند قصد تملیک بکند. نمی‌تواند قصد

یک معاوضه بکند. چون که این‌ها شدنی نیست خودش قبول دارد که شدنی نیست چه جور می‌تواند اراده‌ی جدیه تعلّق بگیرد؟ پس هزل است بازی هست. این اشکال اول. این تقریب اول.

تقریب دوم این است که نه، ما می‌پذیریم که می‌تواند اراده‌ی جدیه منقذ بشود در صورتی که این را تملیک کند در مقابل آن ثمن. این را می‌پذیریم. اشکال چی بود؟ اشکال این بود که ولی معاوضه این‌جا تحقق پیدا نمی‌کند. پس یک چیزی این‌جا تحقق پیدا می‌کند که اسم آن معاوضه نیست اسم آن بیع نیست. آن چی هست؟ آن این است تملیک این است و اخذ یک پولی همین‌جوری، نه به عنوان معاوضه. این را می‌دهد یک پولی هم می‌گیرد.
س: ما به همین جهت؟؟؟

ج: خب حالا می‌گوییم نه، حالا این‌جا می‌گوییم معاوضه هم اگر شما قبول کردید و گفتید بعد از این ادعا که شیخ این‌جوری فرمود، فرمود بعد از این‌که این دارد ادعا می‌کند که من مالک هستم بنابراین بیع از مالک واقع می‌شود. بنابراین پول هم که دارد واقع می‌شود بعد از این ادعا یک واقعیت است توی جیب کی دارد می‌رود؟ توی جیب مالک دارد می‌رود دیگر. بعد از ادعاها.

س: اگر اشکال را این‌جور تقریر کردید که واقعیت معاوضه این است که باید مال از جایی که خارج می‌شود عوض آن هم به همان‌جا وارد بشود این با قصد درست نمی‌شود. واقعیت معاوضه این است فقط قصد نیست که من بگویم با یک اعتبار قصد من متمشی می‌شود. وقتی که من خودم را اعتبار کردم به جای مالک یا گفتم من مالک هستم بعد حالا مصداق آن را ... همان فرمایشاتی که فرمودید این‌ها واقعیت معاوضه را که درست نمی‌کند که.

ج: بابا یک وقت ما اشکال را این‌جوری طرح می‌کنیم که می‌خواهیم بگوییم آن‌چه که در واقع خارج می‌خواهد تحقق پیدا کند آن چه هست؟ آن همان است که شما می‌فرمایید. یک وقت می‌خواهیم این را بگوییم، می‌خواهیم بگوییم ...

س: می‌خواهید بگویید این اشکال دیگری هست؟

ج: بله آن اشکال دیگری هست.

این اشکال این است که این انشاء تملیک می‌کند ولی در این انشاء نمی‌تواند قصد معاوضه داشته باشد. بله قصد تملیک می‌تواند داشته باشد ولی قصد معاوضه نمی‌تواند داشته باشد. چرا؟ چون معاوضه باید ثمن در همان‌جایی که داخل بشود که ...

س: پس باید به ناحیه قصد....

ج: بله .

وقتی که این جور شد جواب این است که خب مگر خودش را مالک نپنداشته؟ پس قصد معاوضه هم می تواند بکند همان جور که تملیک می کند قصد معاوضه را هم می تواند بکند یعنی ... دوم هم که گفتیم که من همان هستم.

اگر هم آن سومی را هم گفتیم که به عنوان مالک دارد اصلاً چی می کند می گوید خیلی خب این در ضمن مالک می رود ...

س: آن اشکال متن واقعیت کما کان باقی هست؟

ج: بله آن مطلب آخری است.

این هم یک جور تقریب است برای اشکال.

بله یک تقریب آخر برای اشکال: تقریب آخر برای اشکال این است که در باب حقیقت بیع، بیع به حمل شایع صناعی واقع البیع در آن جا باید در واقع چنین چیزی رخ بدهد. و این این جا رخ نمی دهد. این دیگر آن جواب هایی که قبل گفتیم آن جواب یک و دو نمی آید. اما جواب سوم ممکن است که بیاید حالا به توضیحی که بعد می گوییم. این اشکالاتی که در این قسمت شده.

یک اشکال دیگری در مقام که این هم اشکال عقلی و عقلانی هست باز؛ این است که ما می رویم سراغ اجازه. این اشکالات در ناحیه ی چی بود؟ در ناحیه ی بایع بود. فضول بود. حالا می رویم در ناحیه ی مجیز. می خواهد بیاید اجازه کند و شما می گوئید بعد از اجازه این معامله درست می شود. جواب این است که این جا اجازه معقول نیست که درست بشود. با اجازه درست بشود. چرا؟ چون ما اُنشی که اگر این مجیز ما اُنشی را بخواهد اجازه کند که معنای آن چه هست ما اُنشی؟ این بود که این متاع ثمنش بیاید توی جیب من. مگر مجیز می خواهد این جا را اجازه کند که ثمن برود توی جیب فضول؟

س: حاج آقا یک بچه ای جنس پدر خودش را فروخته، پدرش می خواهد اجازه بکند که این معامله برای آن بچه صحیح باشد. تا این که بدون اذن من برای خودش رفته فروخته، ولی من می خواهم اجازه بدهم که آن معامله برای خودش درست بشود.

ج: آن چیزی که آن بچه انشاء کرده و ما می خواهیم بگوییم که عقد صحیح است یعنی این عقد برای او، برای او درست بشود برای مالک درست بشود حرف ما این است نه برای بچه. بحث این است که با اجازه برای مالک اصیل درست می شود. خب اگر این جا بیاید آن ما اُنشاء الفضول بگوید من آن را اجازه کردم این برای این نیست. اگر بگوید نه اجازه کردم که برای خودم باشد آن لم یُنشئه. آن این را انشاء نکرده بود که.

پس بنابراین ما در این جا با اجازه چکار می‌توانیم بکنیم؟ اجازه چه جور می‌تواند کار را درست بکند؟ از اشکالات قبل صرف نظر کردیم گفتیم بله یک واقعیته انشاء شده و انقذاح اراده هم در نفس او برای تملیک می‌شود برای معاوضه می‌شود برای همه‌ی این‌ها هست. اما مجیز چی را می‌خواهد اجازه بکند؟
س: حاج آقا حقیقت بیع این است که این چیز جای این چیز باشد یعنی این در مقابل این. حالا توی جیب کی می‌رود؟ آن مهم نیست. این که من انشاء کنم ...

ج: حالا بله. شما جواب آقای خوئی را دارید می‌گویید. و بعضی از اعظم دیگر.
حالا این اشکال. در پاسخ این اشکال حرف‌هایی زده شده که ممکن است که این حرف‌ها جواب آن اشکالات قبل هم باشد ولی این‌جا آمدند این جواب‌ها را دادند نه آن‌جا.
س: تو عمل جواب دادند نه توی اراده.

توی اجازه‌ی مجیز، اشکالی که از ناحیه‌ی اجازه مجیز است از این ناحیه آمدند جواب دادند.
حالا یک جوابی است که حالا چون ایشان تکرار می‌فرمایند این‌جا هم شیخ جواب داده و هم از میرزای قمی رضوان الله علیه نقل شده جواب داده هم کاشف الغطاء یک جوابی داده هم محقق خوئی جوابی دادند.
یک جواب این هست که خب آقای خوئی فرمود که اصلاً این مال کی هست و از جیب کی خارج می‌شود و به جیب کی داخل می‌شود؟ این‌ها توی حقیقت معامله نیست. آن‌که انشاء می‌شود این‌ها نیست. این‌ها لوازم است. آن‌که انشاء می‌شود این است که مبادله مال بمال. این است، در جهت اضافه. این است. پس وقتی که می‌گوید بعث هذا بهذا، یعنی این را به جای آن قرار دادم این را به جای این قرار دادم این دو تا را مبادله کردم. منتها وقتی که مبادله می‌شود هر کسی مالک آن هست آن می‌شود مال آن. هر کسی که مالک ثمن بوده حالا می‌شود مالک مثن، هر کسی مالک مثن بوده حالا می‌شود مالک ثمن. این فقط همین مقدار است در انشاء بیع که می‌شود غیر از این چیزی نیست. آن‌که مالک ثمن می‌آید مثن را می‌گیرد نه چون بایع گفته این مال تو، این مال تو بودن این مأخوذ در منشأ نیست. یا این‌که این ثمن مال بایع باشد این مأخوذ در منشأ نیست. این‌ها انشاء نشده. آن‌که انشاء شده مبادله‌ی این دو تا متاع هست. این دو شیء هست. آن‌ها لوازم قهری، خارجی و امثال آن‌ها هست.

خب اگر ما این را گفتیم خب در این‌جا جناب مجیز می‌گوید خب چنین چیزی واقع شده دیگر. تا من اجازه نکنم این لوازم قهری این کاری که او انجام داده بر آن مترتب نمی‌شود. حالا من می‌آیم این را اجازه می‌کنم تا لوازم قهری آن، آن وقت بعدش لوازم قهری آن مترتب می‌شود لوازم قهری آن چه هست؟ این است که آن‌که واقعاً مالک این مثن بوده الان می‌شود مالک ثمن، آن‌که واقعاً مالک ثمن بوده الان می‌شود مالک مثن. پس یک منشأ واقعی داریم که آن را انشاء کرده فرق این بیان ایشان با آن بیان سومی که قبل می‌گفتیم این است که

در آن بیان سوم نمی‌گفتیم برای مالک اصلاً دخیل در منشأ نیست نه. می‌گفتیم برای عنوان مالک. برای مالک. کاری ندارد که مالک کی هست؟ برای مالک دارد می‌فروشد. ایشان می‌گویند که نه حتی برای مالک هم نمی‌فروشد. فقط می‌خواهد این دو تا را جا به جا کند همین. این دو تا متاع را. آن نه مالک توی نظرش هست نه چیزی توی نظرش هست توی عالم هیروت این دو تا را به هم می‌خواهد چیز کند.
س: یک جواب چهارمی درست شد.

ج: بله حالا این حرفی که ایشان این جا می‌زنند این حرف خب می‌گوییم آن جا هم باید می‌زدی دیگر. آن جا هم همین جوری حل کنید این جا چه جوری حل می‌کنید؟ فلذا امام یک گلایه‌ای فرموده است در ضمن کلماتشان. گفتند اصحاب آمدند توی جواب این اشکال یک حرف‌هایی زدند که این جا جواب آن جا هم می‌شد. خب آن جا چرا نزدیدی؟ آن جا را هم می‌گفتید. یکی همان حرف‌هایی که این جا گفتند آن جا هم می‌شود گفت همین است. که این جوری بگوییم.

حالا آیا این مطلب صحیح^{*} أم لا؟ ان شاء الله برای بعد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.